اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت یکصد و بیست و سوم)

هوش زیر کلاغی (بخش نهم)

نسل سوخته

کسانی که اعلام می کنند: پروردگار ما خداست؛ سپس زندگی پرهیزکارانه ای را در پیش می گیرند، فرشتگان بر آنها فرود می آیند و اعلام میکنند: شما نه ترسی داشته باشید و نه اندوهی. شادمان باشید از خبر خوشی که بهشت به شما وعده داده شده است.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾

در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند] هان بیم مدارید و غمگین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید (۳۰)

براساس این آیه مهم که اطلاعات فوق العاده ای را در اختیار ما میگذارد؛ میتوان فهمید که تمام مشکلات بشریت از داشتن خوف و حزن بوجود میاید. آنجایی که ملائکه بر افراد بردبار مومن به خدا (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا) **فرود میایند و به آنها اطمینان میدهند که خوف و حزن نداشته باشید** (أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا).

از طرز بیان آیه مشخص میشود که خوف و حزن دو زوج مهم و جدانشدنی هستند که تمام مشکلات بشریت از این دو ناشی میشوند. در صورت داشتن خوف و حزن، زندگی روی زمین برای ما انسانها خیلی مشکل میشود. در نظر داشته باشیم که آموزه ها و ارزش هایی که ایمان ما بر آنها بنا نهاد شده است و یا می شود؛ باید با قرآن سازگار باشند و گرنه قابل اعتماد نیستند. عقاید غلطی در مورد خوف و حزن وجود دارد که اعتماد در میان جامعه ایمانداران را از بین برده است.

خوف در عربی به معنای ترس است؛ مثل ترس از نداری، ترس از بیماری، ترس از پیری، ترس از تنهایی، ترس از آینده و غیره . وقتی این نوع ترس(خوف) ها در وجود انسان باشند، خودبخود غم (حزن) هم همراهش میاید. به این ترتیب خوف و حزن دو جفت جدا نشدنی هستند که هر کدام باعث ایجاد دیگری میشوند. حزن که داشته باشی، ترس از نداری و ترس از بیماری و ترس از پیری و سایر ترسها هم پیش میاید. اگر ترس از نداری و بیماری داشته باشی، اتوماتیک غم هم به دنبال دارد. به این طریق یک رابطه دو طرفه بین خوف و حزن وجود دارد که هر کدام باعث ایجاد دیگری میشود.

خوف <--------> حزن

تنها خوفی که انسان باید داشته باشد؛ خوف از خداست و لاغیر. وقتی ما به درگاه خدا دعا میکنیم و از او طلب می کنیم، یعنی فقط از او خوف داریم و برای برداشتن خوفهای دیگر به او پناه می بریم.

وقتی معنویت و هوش معنوی مناسب نداشته باشید، خوف و حزن به سویت خواهند آمد. وقتی از هوش معنوی صحبت میکنیم، منظور هوشهای علمی نیست. ممکن است که یکی هوش اقتصادی اش بالا باشد ولی ربا خوار باشد و از این راه ثروت هنگفتی بدست آورد ولی در عین حال هوش معنوی اش پایین باشد. هوش اقتصادی و حتی هوش علمی جزو هوشهای مادی هستند. این دنیا جنگ بین هوشهای مادی و هوشهای معنوی است. البته اگر هوش مادی زیر چتر هوش معنوی باشند، دیگر جنگی بینشان نیست و در نتیجه هوشهای مادی در جهت تامین صلح و امنیت استفاده خواهند شد.

هوش مادی و علمی بدون هوش معنوی راه غلطی را می پیمایند و مشکلات بزرگی را بوجود میاورند. قوانین بشری مبتنی بر هوش مادی صرف، بعد از مدتی، از نظام رحمانی عدول کرده و به هم می ریزند و در نتیجه این قوانین دست و پا گیر خواهند شد. بعد از عدم اجرای قوانین رحمانی، رسم و رسوماتی در جامعه عرف خواهند شد که مثلا ازدواج و شغل مردم را به هم می ریزند و بسیاری از مردم قادر به تامین این رسومات نخواهند بود و در نتیجه قادر به ازدواج هم نخواهند شد. نسل فعلی ما یک نسل گمشده اند که محصول هوش مادی و قوانین ناقص اختراعی انسانهاست. هوش

مادیی که هوش معنوی بالای سرش نباشد، یک نسل گمشده و مقطوع النسل ایجاد خواهد کرد. نسلی که نمیتواند انتظارات و قراردادهای اجتماع را در مورد ازدواج و شغلها قبول کند و در نتیجه این نسل مجبور به کناره گیری از اجتماع است. مهریه و تهیه امکانات زندگی مشترک و سایر شرایط سخت گیرانه باعث میشوند که نسل جوان از ازدواج عقب نشینی کنند و به یک نسل گمشده و یا نسل سوخته تبدیل شوند. وقتی تعداد زیادی در یک نسل گم شوند، به معنای قطع نسل خواهد بود. قوانین اختراعی انسان که از معنویت رحمانی بهره نمی برند، جمعیت بزرگی از انسانها را حذف میکنند و آنها را در جامعه نادیده می گیرند.

حوادث آخر الزمان نزدیک قیامت و حتی حوادث آخر الزمانهای قبل از قیامت را خود انسانها رقم خواهند زد. هوش مادی و علمی بشر به مرور زمان بیشتر میشود و همین ازدیاد هوش مادی و علمی، آنان را مغرور کرده و در نتیجه انسان خود را بی نیاز از هوش معنوی می بیند و در چاله ای که نباید بیفتد، می افتد. جایگاه علم و مادیات نباید هیچوقت از معنویت بالاتر باشد و گرنه نسل بشر به سمت نابودی خواهد رفت. در زمان پیامبر لوط، هوش معنوی بسیار پایین باعث شد که آنان لذتهای جنسی را تغییر دهند و لذت جنسی اختراعی خود را بوجود آورند و در نتیجه نسل خود را از بین ببرند. هوش معنوی پایین آنان باعث شد که آنان ماهیت و هدف اصلی زناشویی را نفهمند و راه را اشتباهی طی کنند. حتی اگر عذاب هم بر آنان نازل نمیشد، نابودی قوم لوط قطعی بود و مقطوع النسل میشدند.

قوم نوح از هوش معنوی بدشان میامد و حتی وقتی پیامبر نوح نصیحتشان میکرد، انگشت در گوشهای خود میکردند و نمی خواستند بشنوند. پرورش یک نسل صالح در آن قوم دیگر امکان پذیر نبود.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾
چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند (٢٧)

وقتی انسان از هوش معنوی بهره نبرد، خودبخود نفس اماره را استفاده خواهد کرد. زیرا در صورت عدم وجود هوش معنوی، نفس اماره حکمرانی میکند. زیرا تنها هوش معنوی است که میتواند نفس را کنترل کند. نفس یک چیز مادی نیست که بتوان با هوش مادی و علمی قانعش کرد. تنها معنویت میتواند نفس انسان را کنترل کند و هیچ راه حل دیگری نیست. این نکته مهم را افرادی که دین را قبول ندارند، متوجه نمیشوند. نفس انسان فقط بوسیله هوش معنوی قابل کنترل است و گرنه نفس انسان، منطقی رفتار نمی کند و هر لحظه چیزی میخواهد و افسار انسان را در دست می گیرد.

برخلاف باور عموم، مدیتیشن و چاکرا بازی جزو هوش معنوی نیستند و بلکه اینها جزو هوش مادی بسیار سطح پایین هستند. مدیتیشن به این طریق مردم را فریب میدهد. مردم را در خلسگی فرو می برد، و به بهانه مکاشفه و مراقبه نفس، آنان را سر کار میگذارد. در حالی که نفس یک امر غیرمادی است و اصلا با هوش مادی و

علمی نمی توان قانعش کرد. قابیل هوش معنویش پایین بود و به همین خاطر نفس اماره اش برایش تصمیم گرفت (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ**) و برادرش را کشت. نفس قابیل تنها با کشتن برادرش راضی میشد. قابیل معنویت درستی نداشت و در نتیجه نمی توانست نفسش را راضی کند و مجبور شد قتل کند. از همان موقع، معنویتهای غلط را قابالا یا کابالا نامگذاری کردند (از اسم قابیل گرفته شده است).**

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۰﴾

پس نفس [اماره]اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد (۳۰)

امانتی که انسان ظالم نادان (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**) قبول کرد، باعث بوجود آمدن مشکلات عدیده ای خواهد شد که در نتیجه آن به نسلهای زیادی ظلم خواهد شد. شرک، ظلم بزرگ نامیده شده است، زیرا در سیستم شرک آلود، بعد از مدتی تمام کارها به بن بست میخورد و نسلهای سوخته بوجود میایند و به عده زیادی ظلم خواهد شد. سیستم شرک آلود خاصیتش همین است.**

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾

ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و[لی] انسان آن را برداشت براستی او ستمگری نادان بود (۷۲)

انسان گفت که خودم با هوش علمی و مادی خودم!؛ جهان را خواهم ساخت و شرایط بهشت گونه و مدینه فاضله ای برای زندگی خواهم ساخت. اما اکنون انسان با علم مادی در گِل مانده است و باعث بوجود آمدن نسلهای گمشده زیادی در جهان شده است. افراد زیادی در حیطه ازدواج و سایر حیطه ها به بن بست خورده اند. بخاطر بوجودآمدن انتظارات عجیب و غریب مادی در جامعه. باید توجه شود که نیازهای مادی فقط بوسیله هوش معنوی قابل کنترل هستند و لاغیر.

وقتی آیه امانت را با دقت میخوانیم؛ میتوان حدس زد که خدا انسان را در زمین قرار داد تا او را متوجه تصمیم جاهلانه اش کند تا انسان بداند که با علم مادی صرف نمی تواند خوشبختی خود را فراهم کند. ولی تصمیمی است که گرفته شده است و نمی توان کاری کرد. تنها راه حل، کمک گرفتن از نصیحتها و هدایتهای خدای عالمیان است و لاغیر. به همین خاطر خدای مهربان، دنیا را لهو و لعب میداند، زیرا خدا میداند و میدانست که قوانین مادی بشر، همیشه به بن بست میرسند.

درجه اعتراف، درجه ای است که هر انسانی باید به آن برسد. وقتی انسان فهمید که هوش علمی و مادی بدون معنویت نمی توانند زندگی خوبی را در زمین برای او فراهم کنند؛ آن وقت به درجه اعتراف رسیده است. اگر انسان به این نکته اعتراف نکند، یعنی قلب و کانورتر معنویش مشکل دارد. اگر اعتراف نکنید، دچار بیماری خوف و حزن خواهید شد. مرض قلب همین است. خوف و حزن، یک نوع بیماری روانی است

که فقط بوسیله هوش معنوی قابل درمان است و نه بوسیله مدیتیشن و چاکرابازی و سایر روشهای مادی.

پروسه اصلاح انسان، فقط بوسیله هوش معنوی میسر است و لاغیر. انسان بدون معنویت، همنشین شیطان خواهد شد. پروسه تبدیل انسان به شیطان همان عدم بهره گیری از معنویت است. پروژه های انسان سازی بدون هوش معنوی بارها در جهان اجرا شده است و به بن بست خورده است. نمونه این شکست ها، در کره جنوبی و ژاپن و میانمار و کشورهای خاورمیانه و خیلی کشورهای دیگر پیش آمده است. انسانهایی که بعد از مدتها کار و تلاش و کوشش ، به تنهاترین آدمها تبدیل میشوند. انسان با هوش مادی بدون هوش معنوی، تنها میشود و در تنهایی خودش می میرد. بشر بدون کتاب آسمانی برای خوشبختی خودش نمیتواند کاری کند. در آخر دوره ها، تعداد انسانهای خوب خیلی کمتر میشوند. خدای مهربان حکیم در قرآن از چهار گروه نام برده است که خدا نعمت به آنان ارزانی فرموده است (النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ**).**

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿۶۹﴾

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند (۶۹)

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾
این تفضل از جانب خداست و خدا بس داناست (٧٠)

تعداد این چهار گروه (النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) روز بروز کمتر میشوند. انبیاء که در زمان پیامبر محمد تمام شدند و پیامبر محمد آخرین نبی بود. صدیقین و شهداء هم روز بروز کمتر میشوند. خیلی ها در طول تاریخ کشته شدند و اکنون هم کشته میشوند ولی شهدای واقعی کسانی هستند که در راه خدا کشته میشوند. اگر چه در متن قرآن، کلمه شهدا لزوما به کسانی که در راه خدا کشته میشوند، اطلاق نمیشود. صدیقین هم تعدادشان کمتر و کمتر میشود، زیرا اکنون جامعه طوری شده است که صدیق واقعی بودن، تو را در تقابل با جامعه قرار میدهد و از جامعه طرد میشوی. در آخر دوره ها و آخر الزمان از میان نعمت داده شدگان، فقط گروه آخری خواهند ماند و آن هم صالحین هستند و صدیقین و شهدا بسیار نایاب میشوند. یکی دیگر از معانی آیه قرآنی که می فرماید در نهایت زمین از آن صالحان خواهد بود؛ از همین جنبه است. یعنی در نهایت از چهار گروه مورد ذکر، گروه صالحان خواهد ماند. این خاصیت سیستم اختراعی بشری است که بدون هوش معنوی، خیلی از معناها را از دست میدهد. جامعه ای که بشر درست میکند، معناهای واقعی را از بین می برد و خود را از معنویت رحمانی محروم میکند.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (۱۰۵)

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿۱۰۶﴾
به راستی در این [امور] برای مردم عبادت‌پیشه ابلاغی [حقیقی] است (۱۰۶)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۷﴾
و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم (۱۰۷)

قوانین کلی که بشر برای انسان سازی استفاده میکند، نمیتواند انسانها را خوشبخت کند. اما قوانین خدا، میخواهد تک تک آدمیان را به خوشبختی و معنویت واقعی برساند. خدای مهربان برای هر فردی نسخه مربوط و مخصوص به او را می پیچد. خدا آنقدر قدرتمند است که برای هر کسی نسخه مخصوص به خودش را برایش می پیچد. به همین خاطر در قرآن، خدای عالمیان در مقام رب و تربیت کننده افراد، همیشه بصورت (ربّک، ربّکم) به کار برده میشود. ربک یعنی پرورش دهنده و رب تو. و این به آن معناست که قوانین و سختی های نظام رحمانی طوری چیده شده است که انگار خدا اختصاصا برای هر کسی کلاس آموزشی خصوصی گذاشته است. هر انسانی درمان مخصوص به خود را دارد و در واقع درمانگر اصلی ما خدای عالمیان است. به همین خاطر خدای عالمیان به همه بشر توصیه میکند که غیر خدا را به اربابی نگیرید.

وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾

و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد كه فرشتگان و پيامبران را به اربابى بگيريد آيا پس از آنكه سر به فرمان [خدا] نهاده ايد [باز] شما را به كفر وامى دارد (۸۰)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾

بگو اى اهل كتاب بياييد بر سر سخنى كه ميان ما و شما يكسان است بايستيم كه جز خدا را نپرستيم و چيزى را شريك او نگردانيم و بعضى از ما بعضى ديگر را به جاى خدا به اربابى نگيرد پس اگر [از اين پيشنهاد] اعراض كردند بگوييد شاهد باشيد كه ما مسلمانيم [نه شما] (۶۴)

حتی مسیح که یک پیامبر دارای کتاب بوده است، را هم نمی توان به اربابی گرفت؛ با اینکه مسیح یک پیامبر بوده است و تمام پیامهای او برای راهنمایی بشر بوده است. اما خدا اصرار دارد که نباید غیر خدا را به اربابی گرفت. یعنی روش تربیتی انسان نباید وابسته به پیامبر خاصی باشد و بلکه انسان باید اختصاصا فقط خدا را به اربابی بگیرد و دستورات او را در جهت تربیت خودش بکار گیرد. زیرا فقط خدا همیشه حی و حاضر و زنده است و ما همیشه به این تربیت نیازمندیم و فقط یک فرد همیشه حاضر و ناظر میتواند این تربیت را در وجود ما پرورش دهد. تربیت یک امر همیشگی و یک نیاز دائمی است و باید همیشه باشد. تربیت را نمیشود با خواندن و مطالعه آثار بزرگان ادامه داد. بلکه یک امر و ترانس اکشن دو طرفه است که فقط در ارتباط با

خدای عالمیان صورت می گیرد. در صورتی که مثلا فردی مسیح را به عنوان ارباب خود بگیرد، بعد از مرگ مسیح به مشکل میخورد و دو راه برایش میماند:

1. **تربیت معنوی را کنار بگذارد و رو به قوانین بشری بیاورد.**
2. **یا اینکه بعد از مرگ مسیح، قدرت ماورائی برای مسیح قائل شود و در خیال خود مسیح را ارباب خود بداند.**

در حالت اولی، که فرد نا امید شده و دین را کنار می گذارد و به این طریق با مرگ پیامبر مسیح، دین برای او تمام شده است. در حالت دومی هم، دچار شرک میشود و کسانی را شریک رب العالمین میداند که مرده اند و خبری از زنده ها ندارند.

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزه است او از آنچه [با وی] شريك می گردانند (۳۱)

اربابهای چندگانه همواره منجر به مشاجره، اختلاف و آشفتگی های قابل توجهی در جهان می‌شود و شده است. فقط خدای رب العالمین است که راه حل های نهایی را برای مشکلات ما ارائه می دهد. به همین خاطر ما در نمازهای روزانه خویش همیشه میگوئیم که : الحمد لله رب العالمین. یعنی شکر و ستایش برای خدایی که تربیت ما

را مدام ادامه میدهد. تربیت یک امر جاری و همیشگی است. بنابراین یک فرد همیشه حی و زنده میتواند آن را به همه انسانها جاری کند و از قدرت کسی دیگر غیر از خدای عالمیان خارج است.

تربیتهای متفاوت، جامعه بشری را از رسیدن به امت واحده بازخواهد داشت. تربیتهای متفاوت، بین ملتها جنگ پیش خواهد آورد. خدا مردم جهان را از نژادها و زبانهای مختلف خلق نموده است و این نوع تنوع بسیار خوب است و باعث آرامش روانی جامعه خواهد شد. اما ربّ و پرورش دهنده انسانها باید فقط خدا باشد. وقتی غیر خدا به اربابی گرفته شود، آنوقت امتها همدیگر را نخواهند فهمید و منافع آنان در تضاد با هم قرار می گیرد و با هم می جنگند. پیروان اربابان مختلف، در صلح و دوستی نمی توانند باقی بمانند. تنها راه وحدت مردم جهان، این است که فقط خدا را به اربابی بگیرند ولاغیر. اربابان مختلف، باعث چنان تضادی در جامعه میشود که بعد از مدتی گروه غالب در صدد حذف گروههای دیگر بر میاید.

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿۳۹﴾
ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر (۳۹)

قوانین بشری؛ بعد از چندین سال، چشم باز می کنید، می بینید که بیست سی درصد و یا حتی بیشتر افراد جامعه را از گردونه خارج کرده است و با قوانین و رسومات مسخره، آنان را از ازدواج و بدست آوردن شغل خارج میکند و محروم میکند. تا وقتی

که مسئولین امر به خود آیند و پی به مشکل ببرند، آن نسل گم میشوند و نسلشان مقطوع میشود.

ژاپنی ها دین خاصی ندارند و برای فرار از فشارهای عصبی ، هوش مادی بکار می برند و روش مخصوص به خود را ایجاد کرده اند. آنها بعد از آنکه تحت فشار عصبی شدید قرار گیرند؛ یوهاتسو میکنند. یوهاتسو یعنی افراد بطور ناشناس بجای دیگری میروند و کار و زندگی دیگری در جای جدید شروع میکنند. آنان خانواده خود را رها کرده و بجای دیگری میروند و همه چیز را برای همیشه ول میکنند. یوهاتسو به عنوان یک نتیجه غیرقابل اجتناب از سبک زندگی مدرنیستی بدون هوش معنوی بالا، مردم تصمیم می گیرند به دلایل فشار عصبی از زندگی کناره گیری کنند، گم شوند، ناپدید شوند یا تبخیر شوند و یا فرار کنند. این مربوط به جامعه ژاپن است. اما در جوامع مسلمان، افراد برای فرار از فشارهای عصبی که جامعه و خانواده بر آنها تحمیل میکند، به ایدئولوژیهای غلط پناه می برند. هوش معنوی ضعیف در چنین مواقعی میتواند انسانها را به سمت تصمیمات غلط ببرد.

این اتفاقات، تاثیر بدی روی کل جامعه می گذارد و محدود به این افراد نخواهد بود. افراد زیادی هستند که شغل هم دارند ولی از آنجا که شغلشان جوابگوی انتظارات جامعه نیست، از گردونه اجتماع خارج شده اند و قادر به ازدواج و ادامه نسل نیستند. استراتژی شیطان جوری چیده میشود که نسل بشر به خطر افتد. به همین خاطر هوشهای مادی و علمی بشر، دقیق نیست و هر بار درصدهای زیادی خطا دارد و به مرور زمان، خطا و تلفاتش هم بیشتر میشود.

در میانمار، بودائیان وارد فازی شده بودند که مسلمانان آن دیار را اضافی میدانستند و آنان را مزاحم مرام و مسلک و فرهنگ خویش تشخیص دادند و سعی در حذف آنان کردند. اتفاقات زیادی مثل این در جهان پیش آمده است و حتی هنوز هم در حال جریان است. کوچ اجباری، کوچ غیر اجباری، بوجود آوردن جنگهای بی خودی و سایر سیاستها همگی بخاطر تضاد با عقاید گروه غالب بوجود میاید. مردم بنا به عقایدی که دارند، دیگران را مزاحم خود می پندارند و سعی در حذف فیزیکی و یا حذف نرم آنان دارند. هنوز حذف و کنار زدن گروههای مزاحم در خیلی جاهای دنیا جریان دارد. اما حذف نرم گروه زیادی از جامعه توسط گروه غالب زیاد مورد توجه قرار نمی گیرد و عادی سازی شده است.

در سیستمهای مادی صرف، قوانین کارما حکمفرما خواهد بود. کسانی که آتئیست هستند و دین را قبول ندارند، مجبور به پذیرش کارما خواهند شد. آنان ناخواسته در آغوش تربیتها و مکاتب مادی خواهند افتاد. مکاتب مادی بدون هوش معنوی هستند.

اگر یک سیگار خاموش را به بدن یک فرد هیپنوتیزم شده نزدیک کنید، پوست او تاول میزند. در حالی که سیگار روشن نیست. علت این سوختگی، بخاطر این است که مغز ما در حالت خلسگی و هیپنوتیزم شدگی ، دستور محافظت از پوست را صادر میکند و در نتیجه آن قسمت تاول میزند. این خوف و محافظت الکی که اشتباه است، بخاطر خلسگی پیش میاید. این نوع خوفها الکی هستند و باعث ایجاد دفاعهای غلط خواهند شد. در مبحث معنویت هم این نوع دفاع غلط مطرح است. بیشتر جنگهایی

که در میان انسانها پیش میاید، بخاطر ترسهای الکی و بیخودیی است که انسانها برای خودشان متصور میشوند و دفاعهای غلط را بر میگزینند.

اما خوف و حزن در مورد خدا طور دیگری است. حزن برای یک چیز دست نیافتنی مطرح است، در حالی که خدا همیشه به ما نزدیک است و حتی از خود ما به ما نزدیکتر است. اما انسانها از خدا خوف دارند و میترسند که خدا را از دست بدهند. زمانی که هابیل نمی دانست که در مورد تهدید و تصمیم قابیل برای کشتنش چکار کند، گفت که فعلا هیچ تصمیمی ندارد زیرا از خدای رب العالمین ترس دارد.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم چرا که من از خداوند پروردگار جهانیان می ترسم (۲۸)

وقتی آدمی به بن بست میخورد، باید از خدا خوف داشته باشد تا که دچار تصمیم غلط و دفاع غلط نشود. خدا از رگ گردن به ما نزدیکتر است و او بهترین تربیت کننده انسانهاست. عشق یک مکتب بشری بدون هوش معنوی است. عشق، خوف و حزن هر دو را برای انسان پدید می آورد و او را از تربیت الهی محروم میکند. حزن در این دنیا، یک امر غیر معنوی است و در نتیجه نیاز مصنوعی هم پدید می آورد.

همانطور که گفتیم خوف و حزن رابطه دو طرفه با هم دارند. یعنی ترس باعث غم و غم باعث ترس میشوند. بعضی آهنگها که گوش می کنید، با خودش غم می آورد و در نتیجه دچار ترس هم میشوید. ترس از نداری، ترس از پیری، ترس از بیماری و ... این نوع ترسها، نیازهای کاذب بوجود خواهند آورند. افراد دنبال رفع این ترسها می افتند و دنبال اعمال جرحی زیبایی و غیره می افتند تا درمانش کنند. خوف و حزن هزینه های زندگی را زیادتر میکنند. راه و روش و تربیتی که خدا برای ما در نظر گرفته است و همیشه تا لحظات آخر عمرمان هم ادامه دارد، در جهت رفع این نوع غمها و ترسهاست.

روانشناسی جدید ، به ترسها و غمها شدت می بخشد. مثلا می گوید که ای انسان تو بهترینی، تو بی عیبی، تو کاملی، تو شایسته ای و ...

حال آنکه هوش معنوی و تربیت رب العالمین می گوید که انسان تو باگ داری و باید رفعش کنید. انسان عجول است. انسان ظالم است. انسان کفور و ناسپاس است. انسان هلوع است و ...

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً

إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً

وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

و ...

تمام این صفاتی که در قرآن به انسان نسبت داده شده است؛ همگی نشانگر این است که انسان باگ دارد و برای رفع این باگ به این دنیا آمده است. حیوانات از هوش پایینی نسبت به انسان برخوردارند ولی معنویت لازم و کافی برای زندگی معمولی و سالم را روی زمین دارند. باهوشترین حیوان، کلاغ است که باز هم هوش مادی او از اکثر انسانها پایینتر است. ولی آنها هوش معنوی لازم و کافی برای زندگی روی زمین را دارند. یک حیوان به آن اندازه که لازم و کافی باشد، غذا میخورد و زیاده روی نمی کند. همین مورد خودش یک هوش معنوی قوی لازم دارد که خیلی از انسانهای مدعی تمدن، فاقد آن هستند.

بعضی مکاتب و مذاهب میخواهند که در همین دنیا تکلیف همه چیز را روشن کنند و به روش خویش عدالت را برقرار کنند که عملا غیر ممکن است. نمونه این تفکرات، نظریه کارما است. زندگی دنیوی ما، نسبت به عالم بالاتر فقط چند ساعت و یا چند روز ناچیز است. زندگی ما در این دنیا، فقط قسمت کوچکی از یک مرحله قضاوت و داوری است و اکنون در قسمتهای آخرش هستیم. این دنیا موقت است و دادگاه اصلی که در آن عدالت برقرار و اجرا میشود، در جای دیگری است که در دسترس انسان نیست. خدا آن روز را روزی که شاهدها قیام میکنند (یوم یقوم الاشهاد) **می نامد. روز موعودی که خدا وعده داده است** (الْيَوْمُ الْمَوْعُودُ)**، روزی است که تحقق آن قطعی است و این همان روز قیامت است که عدالت به معنای واقعی اجرا میشود. این روز، روز محاسبه** (يوْمِ الْحِسَابِ) **هم است. اگر چه پیامبران تلاش خود را کردند تا که**

عدالت و میزان برقرار شود، ولی عملا ممکن نشد و هیچوقت عدالت واقعی اجرا نشد مگر بمدت کم و در مکان معینی.